«امید و شکست» خاطرات سال‌ها فعالیت اطلاعاتی - امنیتی یعقوب نیمرودی برای اسرائیل - ۶۲

معتـــاد به مطبوعـات

در آغاز ژانویه ۱۹۹۲ به آلن کاتص شـانزده پیشنهاد رسمی برای خرید گروه معاریو ارائه شد، بخشی از آنها رسانه‌های خارجی در اروپا و ایالات متحده آمریکا بودند. آلن کاتص اعلام کرد که فقط پنج یا شش گروه به مرحله بعدی مزایده خواهند رفت. دفاتر حسابرسـی معاریو نزد گروه‌هایی که به مرحله دوم بروند، باز خواهند شد.

باقی‌مانـدگان از میـان نامزدهای اصلی این رقابت؛ ایزوشـانی نماینده گروه سرمایه‌گذاران خارجی، الی لاندو و «شرکت مرکزی نوشیدنی‌های غیر الکلی»، «داوود ردلر» از مالکان گروه هولینگر، بازرگان وکیل «لئون چارنی» از نیویورک، گروه سـرمایه‌گذارانی که ران داگانی روزنامه‌نگار در ایـالات متحده آمریکا سـازمان داده بود، گروه سرمایه‌گذاران اسـرائیلی که داو یادکوفسکی و «اهرون دُورات» سـازماندهی کرده بودند، گروه «آرسن» مالک روزنامه فرانسوی مشهور فیگارو و «رئوبـن هکت» صاحب سـیلوهای داگون در حیفا که گروهی از سرمایه‌داران یهودی از اروپا را جمع‌آوری کرده بود. همه رقابت‌کنندگان شدیداً بدون تردید تصمیم گرفتیم که رو به جلو حرکت کنیم. فراتر از میـل و عزم برای خرید روزنامه و مدیریت آن، ما احساس عمیقی داشتیم از این که این یک معامله خوب اقتصادی اسـت. پس دیگر اشتباه نکردیم.

در پی شیمون حفتص، صاحب حق عدم پذیرش اولیه بودنـد. حفتص انتخاب کـرد که به گروه یادکوفسـکی- دُورات بپیوندد. مـا در آن روزها تماس‌های زیادی را با لئون چارنی برای همکاری در خرید معاریو برقرار کردیم.

در این میان تقاضای یکی از سرمایه‌گذاران، عزرائیـل اینوا، برای کسـب درصد حق مالکیت بیشتری از کسانی که برای معاریو پیشنهاد داده بودند به ازای مبلغی که برای سـرمایه‌گذاری در خرید روزنامه قول داده بود، گروه یادکوفسـکی- دورات را شـوکه کرد. میلیاردر «یوسف باخمن» با اهرون دورات ملاقات و برای خرید سـاختمان معاریـو در خیابان کارلِبـاخ در تل‌آویو و اجاره دادن آن بـه روزنامه بـه ازای ده درصد از مبلغ سرمایه‌گذاری در سال موافقت کرد.

این معامله پیشنهاد شده قرار بود حدود شش میلیون دلار به اضافه مبلغی که تا آن زمان جمع شده بود به گروه انتقال دهد.

آلن کاتص به این گروه‌ها سندی داد که طبق آن در بررسـی‌ای که رؤسـای موقت انجام داده بودند روشـن می‌شد اتهامات دیگری درباره این روزنامه وجود ندارد، اما آنها حاضر نیسـتند اگر مورد دیگری آشکار شود تضمین یا غرامت بدهند. به طور معمول برای فروش دارایی، فروشنده باید تعهد دهد که غیر از اتهامات آشکار از سایر اتهامات مبرا است. در این مورد فروشندگان از تعهد دادن به این شکل امتناع کردند.

بـرای من و عوفر واضـح بود که همچنان به مبـارزه برای این روزنامه ادامـه دهیم. با وجود پیش‌بینی‌های تیره و بعـد از آن که توصیه‌ها و نظرات مختلف برای عدم ورود به این باتلاق را - که نمی‌دانستیم چگونه از آن خارج شویم- شنیدیم، محله شـامل دو هزار و پانصد آپارتمان در «بئر شوع» است. عوفر بر بخش کوچکی از خانه‌ها در این پروژه متمرکز است، که مجموعه هزینه‌های آن صد و سی میلیون دلار است، او می‌گوید: این مشابه هزینه معاریو است.»

در مصاحبه‌ای که عوفر در آن روزها با روزنامه «هاعیر» انجـام داد، در میان گفته‌هایش گفت: «مـن کاملاً معتاد به مطبوعات هسـتم. من هر روز پنـج روزنامه می‌خوانـم: هاآرتص، یدیعوت، معاریو، خدشـوت و گلوبس. سرگرمی اصلی من در شنبه‌ها، خواندن اکثر روزنامه‌هاست. این لذت فوق‌العاده‌ای اسـت. من تمام گزارش‌های بلند، بخش‌های سیاسی و اقتصادی را می‌خوانم و گاهی اوقات که فضولی‌ام گل می‌کند، بخش شایعات را هم می‌خوانم. وقتی به طور اتفاقی گاهی وقت‌هـا آنجا را می‌خوانم، باعث خنده من می‌شود.» آنچه به شـرکای در خرید گفت این بود: «من در این مرحله تسلیم نخواهم شـد، اما ممکن است که خریدار فقط شرکت توسـعه زمین نباشد، بلکه خانواده نیمرودی از پول‌های شـخصی خود هم باشد.» خبرنگار «گادی بلوم» آمار ساختمان دفاتر شـرکت توسعه زمین در خیابان‌های «رکون» را اضافه کرد: «هنگامی که در واحد نمونه شکیلی که در طبقه اول اسـت چرخ می‌زنیم، و از جلوی برج‌های در حال ساخت این شرکت عبور می‌کنیم، نیمرودی به پروژه بزرگ دیگری که در دستور کار است- «محله آمریکایی‌ها»- اشاره می‌کند. این

در مصاحبـــه‌ای که عوفر در آن روزها با روزنامـــه «هاعیر» انجام داد، در میان گفته‌هایـــش گفت: «من کاملاً معتاد به مطبوعات هســـتم. مـــن هر روز پنج روزنامه می‌خوانم: هاآرتص، یدیعوت، معاریو، خدشـــوت و گلوبس. سرگرمی اصلی من در شـــنبه‌ها، خواندن اکثر روزنامه‌هاســـت. این لذت فوق‌العاده‌ای است. من تمام گزارش‌های بلند، بخش‌های سیاســـی و اقتصادی را می‌خوانم و گاهی اوقات که فضولی‌ام گل می‌کند، بخش شـــایعات را هم می‌خوانم. وقتی به طور اتفاقی گاهی وقت‌هـــا آنجا را می‌خوانم، باعث خنده من می‌شـــود.»

بلوم از عوفر پرسید: «پس چرا تو این قدر به معاریو علاقه‌مندی؟» و او پاسخ داد: «ساختمان این بلوک‌ها، بتن اسـت. معاریو برای روح است. علاوه‌بـر این من یک تاجرم. به نظرم معاریو یک سرمایه‌گذاری خوب است.»

گروه سـرمایه‌گذارانی که داو یادکوفسکی و اهرون دورات سازمان داده بودند بعد از تجزیه‌های تدریجی متلاشی شد و این دو پیشنهاد کردند به عنوان مشاور به گروه هولینگر خدمت کنند.

این رقابت رنگ سیاسـی گرفت. سران دسته «شـامیر-آرنس» در لیکود، دوستان خوب داوود ردلر از مالکان شـرکت هولینگر بودند که از نظر سیاسی به آنها نزدیک بود، آن‌ها به او فشار آوردند به هر قیمتی این روزنامه را بخرد و رسانه‌ای مهم برای حزب راست فراهم کند.

بـرای آن کـه نامزدهـای بالقـوه از رقابت کناره‌گیری کنند، یادداشـتی دریافت شـد که خلاصـه‌اش این بود که رقابت سـختی بین ما و گروه هولینگر صاحب اورشلیم‌پسـت خواهد بود. ما از جبهه قانونی شروع کردیم.

طبق توافقات بین گروه مکسـول و صاحبان باقی سـهام معاریو، فروش سهام این روزنامه به نماینده رقیب یا نماینده بالقوه رقیب ممنوع بود. آلن کاتص که از این مشـکل آگاه بود، مشورت حقوقـی گرفت که طبق آن در این مورد تعارض منافع وجود ندارد، حتی گروه هولینگر اعلام کرد که چاپ اورشلیم پست را با چاپ معاریو ادغام و این تعارض منافع را رفع خواهد کرد.

درسـت است که ادغام چاپخانه‌ها ممکن بود مشـکل تعارض منافع را رفع کند، اما این اعلام، رؤسـای گروه هولینگر را به درگیری مسـتقیم عمومی با شـورای کارکنان کشید. دوست گروه ما عاموس شوکن صاحب روزنامه هاآرتص بود که تاجـران زَک لیبرمن و زادیک بینو را جمع کرد. این با سـیل گزارش‌ها، در روزنامه‌های شوکن، هاآرتص و خدشوت و تیترهای درشت در نسخه چاپی شروع شـد: «اگر هولینگر معاریو را بخرد، بیم اخراج‌ها در اورشـلیم پست وجود دارد. آنجا چنین نوشته شد که کارکنان می‌ترسند شرکت قصد یکی کردن قسمت‌های اجرائی دو روزنامه را به عنوان بخشـی از برنامه افزایش بهره‌وری خود داشته باشد.» خدشوت تیتر زد: «برنامه هولینگر برای معاریو: انتقال سیستم به اورشلیم.» و بعد از چند روز آن روزنامه گزارش داد: «کارکنان معاریو در جسـت‌وجوی راهی قانونی در برابر انتقال به اورشـلیم هسـتند.» روزنامه هاآرتص ۲۹ ژانویه ۱۹۹۲ اطلاعاتی را از گزارش تراز پیش‌بینی شده معاریو برای آن سال آشکار کرد. از داده‌ها آشکار شـد که این شرکت در حال از دست دادن مبلغ پنج میلیون و نهصد هزار دلار می‌باشد.

آلن کاتص بیانیه‌ای در رسانه‌ها منتشر کرد که این اطلاعات منتشر شده مغرضانه، اشتباه و فاقد پایه و اسـاس واقعی هستند. «این‌گونه شایعات موفق نشـدند و موفق هم نخواهند شد مدیران را از کار خـود که یافتن خریدار با قیمت منطقی به تخمین من بیشتر از بیست میلیون دلار است منحرف کنند.»

اما علی‌رغم خوشبینی کاتص، روشن شد که بعـد از امتناع خریداران گـروه بانک کارگران و بانک ملی از افزایش اعتبار به مبلغ بیست میلیون دلار- یک چهارم از سرمایه در گردش کار آن- این روزنامه خود تحت مضیقه قرار گرفت.

این بانک‌ها همچنین به درخواست این گروه برای آزاد کردن بخشی از وثیقه‌های آن، به هدف تلاش بـرای گرفتن کمک مالـی از منابع دیگر پاسخ ندادند.

آلن کاتص هم از تزریق پول به روزنامه امتناع کرد و در همین راسـتا تصمیم گرفت اطلاعات مربوط به وضع گروه را به خریداران بالقوه ندهد. هم ما و هم گروه هولینگر در پاسخ اعلام کردیم که از پیشنهاد مبلغ بیشتر از پانزده میلیون دلار برای این گروه خودداری خواهیم کرد،

گروهی که بدهی‌هـای آن نزدیک به پنجاه میلیون دلار و ارزش واقعی دارایی‌های آن بیست و پنج میلیون دلار تخمین زده شـده بود. وکیل لئـون چارنی در آن روزها گفت: «هر کسـی که برای خرید معاریو بیسـت میلیون دلار از جیب هزینه کند دیوانه اسـت.» چارنی گفت که قصد دارد دوازده میلیون دلار برای خرید این روزنامه از دارایی‌های شخصی‌اش و باقی آن را از طریق توزیع اوراق قرضه با ریسک بالا در میان سرمایه‌گذاران آمریکایی جمع‌آوری کند.

جنگ سرد فرهنگی؛ سازمان سیا در عرصه فرهنگ و هنر - ۲۱۱

واکنش روزنامه‌های جهان به حمایت مالی سازمان سیا از کنگره

فرانسیس استونر ساندرس
ترجمه حسین باکند

جوسلسون خود را ایوبِ روزگار خویش می‌دید: انسانی «کامل و راست‌کردار» که به خاطر فضیلت‌هایش مورد آزار و سـتم قرار گرفته بود [فردی که به خاطر وفاداری و پایبندی به اصول، جام بلای بیشـتری نصیبش گشته].

او پس از ملاقات با پزشکانش و سپس دیـدار با مک جورج بانـدی[1] (ظاهراً برای بررسی پیامدهای افشاگری‌ها برای سازمان سیا) پاریس را ترک کرد. (براساس گزارش واشنگتن‌پسـت، مک جورج باندی کسی بود که بر عملیات سـازمان سیا در دوران کندی و جانسون نظارت داشت). به محض بازگشت به ژنو، قبل از اینکه فرصتی برای بازکردن چمدان‌هایش پیدا کند، آتشفشان فوران کرد.

در پی اذعان مجمع عمومی به حمایت مالی سازمان سـیا از کنگره، روزنامه‌های سراسـر جهان میدان تازه‌ای برای جولان یافتند.

جوسلسون از پا درآمد و پاسخگویی به انبوه تماس‌های خشمگین تلفنی به دوش دایانا افتـاد. او (دایانا جوسلسـون) برای اسپندرها نوشت:

«جنـگِ شـبانه‌روزی و بی‌امـانِ جوسلسـون تحت فشـاری دائمی، برای حفظ دسـتاوردهای کنگره- به هر شکل ممکن-» مرا در چرخه بی‌پایانی از نگرانی انداخته است.

«...این آشـفتگی ادامه دارد؛ مثل یک هایدرا است [اژدهای هفت‌سر، وقتی سری از آن قطع می‌شـود دو سر دیگر به جای آن رشـد می‌کند، یعنی وقتی مشکلی را برطرف می‌کنیم دو مشـکل دیگر به جای آن به‌وجود می‌آید].»

او با روحیه‌ای کاملاً درهم‌شکسته اعلام کرد: «مـن می‌خواهم از این ماجرا بیرون بیایـم و زندگی تازه‌ای را شـروع کنم، و دیگر با این افراد هرگز هیچ ارتباطی نداشته باشم، مگر براساس دوستی [و نه کاری] با کسانی که دوست هستند.»[2]

اما خـود مفهوم دوسـتی اکنون به کلی مخدوش شده بود.[3]

[دوستی را به لجن کشیده بودند] «مایک عزیزم»، ناتاشا اسپندر نوشته بود، «این جنبه انسانی ماجراسـت که این‌قدر رنج‌آور است. اکنون با دانسـته‌های امروز که به گذشـته می‌نگـرم، می‌بینم هرکس بـه گونه‌ای و به میزانی در بند این شرایط بوده است [و در این پنهانکاری و دروغگویی سهیم بوده].

حتماً بـرای تو هم وحشـتناک بوده که ناگزیر دوسـتانتان را که همیشـه نسبت به آنها خیرخواه بوده‌اید، فریب دادید.

> در پی اذعـــان مجمع عمومی به حمایت مالی ســـازمان ســـیا از کنگـــره، روزنامه‌های سراســـر جهـــان میدان تـــازه‌ای برای جـــولان یافتند. جوسلســـون از پـــا درآمد و و پاســـخگویی به انبوه تماس‌های خشـــمگین تلفنـــی به دوش دایانـــا افتاد.

اما مطمئنم سـازمان سیا اشتباه مرتکب شده چنین درخواسـت‌هایی از شما داشته، زیرا پیامدهایش در عذاب شخصی و گسست روابـط، بی‌پایان اسـت و وقتـی [خیانت به دوسـتان] برای کسـی واقعاً مهم باشد (که برای هر انسـان [باوجدانی] مهم هست)، بر اعتمادهای شکسته‌ای سـوگوار می‌شود که دیگر قابل بازسازی نیستند... در نهایت به این واقعیت بازمی‌گردیم که اگر کسـی اطلاعاتی را از همـکاران خـود مخفی کنـد، در واقع دارد آزادی و شـرافت آنان را به یغما می‌برد و این، اعتماد دوستانشـان را نابود می‌سـازد و در پایـان، شـمار زیادی از افراد آسـیب می‌بینند... گمان می‌کنم تو هم از رهایی از آن موقعیت ساختگی که حق صراحت و صداقت با دوسـتانت را از تو می‌ربود، آسوده‌خاطر شده باشـی... آنچه واقعاً در مورد سکوت تحمیلی سـازمان سـیا بر تو نادرست بود (حتی از منظر خودشـان) این است که با وادار کردنت به چنین رفتاری با دوستانت، عملاً تو را مجبور می‌کردند تا همان اصول اخلاقی کمونیست‌ها را در پیش گیری و در نتیجـه، از این حیث، روش‌های غرب را تا سطح روش‌های شرق تنزل دادند.»

«طوفـان هجمه‌هـا[4]»- همان‌طور که جوسلسون بعدها به آن اشاره کرد- بی‌وقفه ادامه یافت.

به طرز حیرت‌انگیـزی، این تام بریدن بود که حالا با نوشـتن مقاله‌ای برای مجله سَتردی ایوینینگ‌پست، بر خشم این توفان می‌افزود.

بـه گفته بریدن این مقاله، که با عنوان «خوشـحالم سازمان سـیا «غیراخلاقی» اسـت» در شـماره ۲۰ ماه می منتشـر گردیـد، برای اصلاح «انبوهی از مزخرفات پوچ و گمراه‌کننده» که در روزنامه‌ها ظاهر گردید، نوشته شد.

اما بریدن بیش از اصلاح اشتباهات عمل کرد: او داوطلبانه اطلاعات محرمانه‌ای را که هرگز به روش‌های دیگر کشـف نمی‌شد، ارائـه داد، مدرکی محکم برای پایان دادن به همه ابهامـات (و احتمال هرگونه انکار بیشتر). او با توضیح این که در اروپای دهه ۱۹۵۰ «چپگرایان تنها کسانی بودند که به مبارزه با کمونیسم اهمیت می‌دادند»، شرح مفصلی از نحوه تلاش واحد سـازمان‌های بین‌المللی برای همگرایی با این افراد ارائه داد.

پانوشت‌ها:

۱- مک‌جورج باندی (که در متن به او اشاره شده) مشاور امنیت ملی کندی بود و بر عملیات سازمان سیا نظارت مستقیم داشت.

۲- دایانا جوسلسون به اسپندر.

۳- پس از افشـای حمایت مالی سـازمان سیا از کنگره، روشـن شد که بسـیاری از روابطی که به عنوان «دوستی» ظاهر می‌شدند، در واقع ابزاری برای جاسوسـی، فریب و عملیات مخفی بوده‌اند. بنابراین: دوستی‌ها دیگر معنی سابق را نداشتند، مفهوم دوسـتی را به لجن کشیده بودند و چیزی برای دوستی باقی نمانده بود.

۴- Shit storm یا گنداب هجمه‌ها.

بازخوانی زمینه‌های فکری و سیاسی
کتاب «کشف اسرار» امام خمینی (قدس‌سره) — ۲۵

علاقه مردم به دین مانعی بزرگ در برابر استعمارگران

سهراب مقدمی شهیدانی

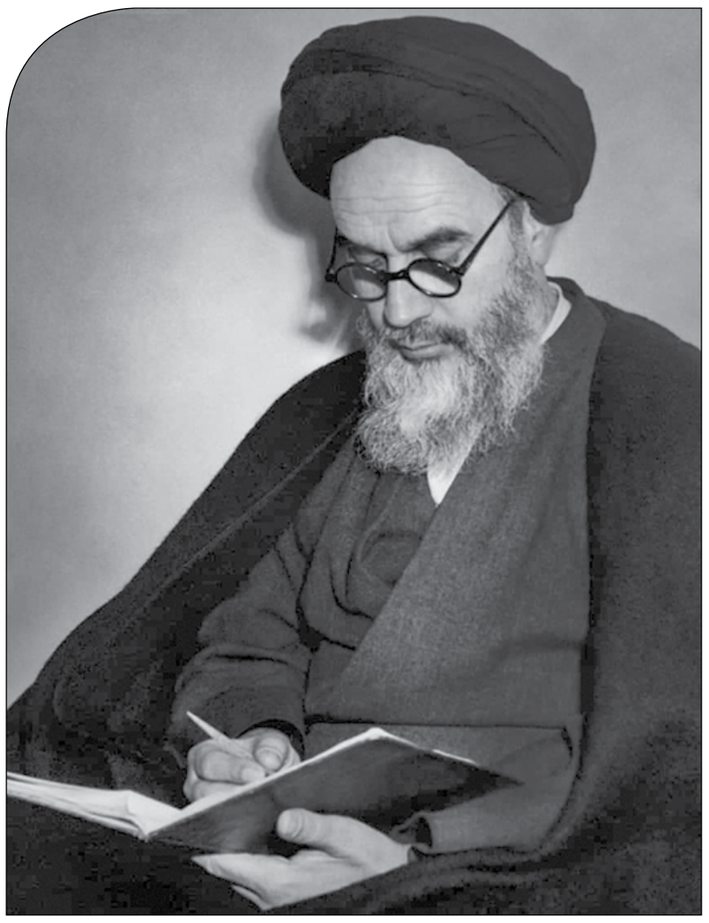

۳-۱۶. وظایف روحانیت

امام‌خمینـی در تعریف ماهیـت و وظایف روحانیت نوشـتند:«روحانی چندین شغل دارد که اساس عمده آن تشکیلات حوزه‌های علمیه و تأسیس مدارس و دانشکده‌های علم دین است. در این تشکیلات مهم‌ترین اعضا- که روحانی به تمام معنی نام آن‌ها است- مدرسین نهائی علوم دینی است که تشکیل حوزه‌های عالیه علوم را آن‌ها می‌دهند و تدریس «خارج» یا علم نهائی می‌کنند. این‌هایی که به رتبه این قسم تدریس می‌رسند آن‌هایی هستند که تمام علوم مقدماتی و دوره‌های سـطحی و خارجی را دیده و در آن‌ها استعداد ذاتی و ذوق فطری هم بوده است و با همه وصف دارای قوه بیان و نزدیک کردن مطالب دقیقه عالیه به شاگردان باشند. از این‌گونه اشخاص در هر دوره از حوزه‌های مهم دینی مثل نجف و قم و مشـهد- قبل از به هم زدن پهلوی حوزه آنجا را- اشخاصِ معدودی پیدا می‌شوند که عده آن‌ها در حدود ده نفر مثلاً بیشـتر نیست. برای چه این عده که پایه مهم روحانیت به دوش آن‌هاست این‌قدر کم و معدود هستند؟ برای آن‌که رسیدن به این مقام کار هرکس نیست. هر کس کم‌وبیش از فقه که تنها یکی از علوم اجتهاد اسـت با خبر باشد می‌داند که مثل یک دریای بی‌پایانی می‌ماند که احاطه به‌کلیات آن پس از چهل سال زحمت شب و روزی نمی‌توان پیدا کرد. شما فقط یک کتاب کم‌حجم کوچک مثلا به نام «عروة الوثقی» یا «وسیله» می‌بینید؛ دیگر نمی‌دانید این با چه زحمت‌های طاقت‌فرسـا و خون‌دل‌ها تهیه شده و در دسترس توده گذاشته شده است. این نتیجه شصت هفتاد سـال عمر یک نفر فقیه است در صورتی که این کتاب‌ها احاطه به تمام فقه بلکه احاطه به معظم فقه هم ندارند.»

همچنین دیدگاه خود را نسبت به ماهیت اجتهاد چنین بیان فرمودند: «ای بیچاره بی‌خبر از ملک هستی! اجتهاد یعنی اطلاع بر تمام قانون‌های خدایی که در شؤون فردی و اجتماعی و از قبل از آمدن انسان به دنیا تا پس از رفتن از دنیا در همه کارها دخالت مستقیم دارد و چنین علمی که کرورها قواعد و فروع دارد در صورتی که هیچ شغلی برای انسان جز تعلیم و تعلم نباشد، با پنجاه سال هم نمی‌توان تکمیل کرد. هر کس کتاب «جواهرالکلام» را دیده اسـت می‌فهمد که زحمت‌های مجتهدین که امروز چند نفر کوچه‌گرد بی‌خرد تکلیف برای آن‌ها معین می‌کنند از چه قرار است.»

۳-۱۷. اصلاح حوزه علمیه

مسئله اصلاح حوزه علمیه یکی از مسائل چالشی آن دوران بود و جریانات مختلفی به آن می‌پرداختند. امام در این رابطه می‌نویسـند: «ما هرگز نمی‌گوییم که این طبقه یکسـره خوب و منزه‌اند و بـرای اصلاح آن‌ها نباید قدمی برداشـت. این‌ها هم مثل سایر طبقات خوب و بد دارند و بدهای آن‌ها از همه بدها فسـاد و ضررشان بیشتر است، چنانچه خوب‌های آن‌ها از تمام طبقات نفع‌شـان‌هم برای مردم و هم برای کشور و استقلال آن بیشتر و بالاتر است؛ لکن اصلاح آن‌ها را امثال رضاخان که نمی‌دانست روحانی را با هاء هوّز می‌نویسند یا با حاء حطی، نباید بکند. کسی که گفته بود من یک سرباز دزد را از تمام معارف ایران بالاتر و بهتر می‌دانم او معنی روحانی و معارف را نمی‌داند؛ گرچه معارف آن روز از سرباز دزد هم خیلی ننگین‌تر بود؛ لکن او فهم صلاح و فساد نداشت و فشارهای او بر روحانیون برای اصلاح نبود. او می‌خواست ریشه را از بیخ بکند؛ لکن به قول شـما نتیجه معکوس شد «لا یزال یؤید هذا الدین بالرجل الفاجر.» دولت نیز نمی‌تواند و حق هم ندارد که اصلاح این طبقه را بکند او نیز تخصص در این رشته ندارد. و عقل این کار را ندارد ازاین‌جهت دیدیم که مدرسه سپهسالار را که به نام دانشکده‌های معقول و منقول تأسیس کردند نتیجه معکوس از آن گرفتند. محصلین آنجا را که روحانی دوره بعد می‌خواستند بشوند و تهذیب اخلاق و روح نسل آتیه کنند در صف دخترهای برهنه، به مشق و رقاصی وادار کردند. اکنون هم مدارس تا به دست دولت و عمال دولت است روزگارش همان وضعیت اسف‌آور است. امثال شما هم هر که در یک کتابچه‌ای چندصفحه‌ای دست‌کم ده‌ها دروغ گفته و خیانت کرده و برخلاف وجدان و خرد سخن رانده‌اید، قابل این نیستید که دسـتی به این دستگاه دراز کنید. کسی می‌تواند دست اصلاح به این دستگاه دراز کند که چند شرط زیر را داشته باشد. تخصّص در علوم روحانیه که سخن‌های او کورکورانه و از روی جهالت نباشد. علاقه‌مندی به دیانت و روحانیت و عقیده به اینکه روحانیت در کشور لازم است.پاک بودن نیّت او که دست‌درازی‌اش برای نفع طلبی نباشد. عقل تدبیر و تمیز صلاح و فساد تا کارهایش از روی نقشه‌های خردمندانه باشد. نفوذ روحانی که نقشه‌های خود را بتواند عملی کند. این شرایط اگر پیدا شود فقط در روحانیون درجه اول پیدا می‌شود. دیگران به‌کلی از این حساب خارج هستند. بعضی از آن‌ها نیز کم‌وبیش به اصلاح کوشیده و می‌کوشند ولی البته آن نتیجه روشن را که اصلاح تمام افراد باشد نگرفته‌اند. با همه نواقص که در کار هست و سردی‌ها و سستی‌ها که برای این طبقه پیش می‌آید، باز کارهای این‌ها برای کشور و صلاح افراد توده از صدها فوج نظامی و افراد شهربانی‌ها روشن‌تر و مؤثرتر است. اداره‌های شهربانی دزد را می‌گیرند، ما نمی‌گوییم چه می‌کنند شما فرض کنید سرکوبی می‌کنند، ولی این‌ها دزدی را از جهان برمی‌دارند. آن‌ها خائن را حبس می‌کنند، این‌ها ریشـه خیانت را از دل مردم می‌کَنند. آن‌ها شهر را نگهبانی می‌کنند، این‌ها نگهبانی دل‌ها را می‌کنند. افرادی کـه در حبس و زجر آن‌ها بوده در همان محبس هم درس دزدی می‌خوانند و چون بیرون می‌آیند همان شغل را تعقیب می‌کنند؛ لکن افرادی که از زیر دست این‌ها بیرون می‌آیند کیسه زر را یک سال اعلان می‌کنند تا به صاحبش برسانند؟»

آخـر اگر یک کلمه پیدا کردید که ملّا در آن با میل عوام حرفی زده باشد، ما تمام حرف‌هایی که تاکنون زدیم پس می‌گیریم و از همان راه که آمدیم برمی‌گردیم وگرنه باید با این بی‌حقیقت‌های شرف‌سوز چه گفت؟! من می‌دانم مقصود این‌ها از خرافات چیست. همه دردها همان دنباله گفتار اول و دوم است؛ این‌ها احترام پیغمبر و امام و اصل اساس امامت را خرافات می‌دانند ولی همه دیدید که در آن گفتارها چه بیدادگری‌ها و حق‌کشی‌ها کرده بودند و ما با سندهای عقلی و قرآنی و تاریخی آن‌ها را میان توده رسوا کردیم. علاوه خرج ملّاها از بیت‌المال است و ملّاها خودشان به مردم گفته‌اند که اگر کسی گرچه ملای درجه اول باشد برخلاف گفته‌های خدا و قرآن یک قدم بردارد یا یک کلمه بگوید از بیت‌المال به او نمی‌توان داد. در این صورت یک سد آهنینی جلو ملّاها کشیده شده است که نمی‌توانند برخلاف قانون‌های خدایی فکر عوام را بپذیرند و با پذیرفتن فکر عوام ازنظر خود عوام هم ساقط می‌شوند. شما که از قانون خدا بی‌اطلاع هستید، کارمندان قانون خدایی خواهی نخواهی باید به گفته‌های خدا عمل کنند و با آراء فاسده توده نبرد کنند وگرنه همان توده از آن‌ها برمی‌گردند و آن‌ها را به کارمندی دین و روحانیت نمی‌شناسند. روحانیون در تهران و جاهای دیگر خیلی منبر می‌روند خوب اسـت مدتی پای منبر آن‌ها بروید و ببینید آن‌هـا موافق میل مردم حرف می‌زنند یا هرچه می‌گویند برخلاف میل و شهوت توده است و این ماجراجویان از روی عمد یا بی‌خردی به آن‌ها تهمت می‌زنند.»

۳-۱۸. رابطه روحانیت و حکومت

امام‌خمینی «کمک احترامی حکومت به روحانیت» را از وظایف حکومت برمی‌شمرند و می‌نویسند: « آن روزی که نظامی لباس عادی می‌پوشـد در نظر همه مردم فرق می‌کند تا روزی که لباس رسمی می‌پوشد، برای آن است که تشریفات در روح انسـان آثار خیلی روشن دارد. پس مـا اگر بخواهیم دینداری را میان توده رواج دهیم و با آن خدمت‌های خیلی برجسته هم به مردم و هم به کشور بکنیم باید بگوییم حزب روحانی یک حزب جداگانه باشد و باید احتـرام آن را خیلی منظور کنیم و دولت هم باید به آن‌ها کمک احترامی‌دهد نه از جهت آن‌که آن‌ها محتاج به کمک یا احترام دولت هستند بلکه برای آن‌که دولت اگر بفهمد و از خواب گران برخیزد محتاج به احترام کردن آن‌ها است زیرا با نفوذ آن‌ها دو ثلث مملکت بدون بودجه اداره می‌شود...

روحانی نباید به شغل دیگری غیر از روحانیت که بسط توحید و تقوی و پخش و تعلیم قانون‌های آسمانی و تهذیب اخلاق توده است، بپردازد و وظیفه مردم خصوصاً دولت آن اسـت که در بسط نفوذ آنان جدیت و کوشش کنند که با این قوه حفظ استقلال مملکت و عظمت کشور در مقابل سیاست‌های خارجی و حفظ امنیت و آرامش در داخل کشور بهتر و بالاتر از هر قوه می‌توان کرد.»

۳-۱۹. رابطه روحانیت و مردم

در طول تاریخ، معیشت روحانیت وابسته به وجوهات شرعی‌ای بوده که متشرعه به آنان پرداخت می‌کرده است همین امر باعث پیوستگی دائمی روحانیت و مردم بوده و هست. جریان تشیع سلفی و به اصطلاح روشنفکری این مزیت را تحریـف کرده و آن را نقیصه روحانیت و موجب تقلید روحانیون از عوام معرفی کردند. امام در پاسخ به این شبهه نوشتند: «کاش یک مثالی می‌آورد که ملّاها در آن از عوام تقلید کرده و حرف آن‌ها را پذیرفته‌اند. کتاب‌های ملّاها از هزار سال پیش‌ازاین تا تصنیفات امروزی در دسترس همه مردم اسـت. خوب است بررسی کنید از اول آن‌ها تا پیش‌تر درس خود را برای همیشه خواندند و فهمیدند با نفوذ اینان نمی‌شـود معادن ثروت این ممالک را برد و امر یک کشور مستقل را با وزارت استعمار قرار داد. ناچار با تمام قوی و تدبیرات عملی که مخصوص به خود آن‌ها است با دسـت خود ایرانیان مشغول به انجام این وظیفه حتمیه شدند که هرچه ممکن است زودتر قوه روحانیت را از بین ببرند یا دست‌کم از نفوذ آن‌ها هرچه ممکن است بکاهند و با کاسته شدن این قوه که راهنمای مصالح کشور اسلامی بود و درعین‌حال قوه جلوگیری از نفوذ اجانب هم بود مردم را از دین و دینداری سست کنند.

قبل از بیست سال دیکتاتوری، نقشه‌های خود را نسبتاً با نزاکت و آرامش می‌خواستند عملی کنند. با روزنامه‌ها و تبلیغات که از قفقاز و کلکته و مصر و دیگر بلاد شروع شد و به ایران نیز نفوذ پیدا کرد به این کار مشـغول شـدند و در این بیست سال که پیش‌بینی جنگ جهان را کردند و خود را نیازمند به این کشورها و منابع ثروت آن دیدند و از طرفی می‌دیدند با آرامش اگر بخواهند نقشه را عملی کنند وقت تنگ است و فرصت از دست می‌رود و با دست مرحوم احمدشاه نمی‌توانستند کاری از پیش ببرند، نقشه‌های خود را با بعضی دیگر در میان گذاشـتند. و آن‌کس که با تمام مقاصد آن‌ها همراه شد دیکتاتور بی‌هوش، رضاخان بود و پیش از او نیز آن مرد ابله، آتاتورک بود که نقشه‌های آن‌ها را به‌طور اجبار و سرنیزه عملی کردند. و مردم را از طرفی با تبلیغات و کاریکاتورهای روزنامه‌ها و از طرفی با فشارهای سخت به روحانیون و خفه کردن آن‌ها را در تمام کشور و از طرفی شایع کردن اسباب عشرت و ساز و نواز و سرگرم کردن مردم را به کشف حجاب و کلاه‌لگنی و مجالس سینما و تئاتر و بال و آن چیزهایی که می‌دانید و فریب دادن آن‌ها را به اینکه این‌گونه بازی‌ها تمدن و تعالی کشور است و دین و دینداران مانع از آن هستند؛ پس آن‌ها مانع از ترقیات کشور و اساس زندگی هستند.

با این حیله‌ها و صدها مانند آن توده را از روحانی دلسرد بلکه به آن‌ها بدبین کردند و علاقه به دین دنبال آن از دست رفت. کارمندان دولت هم که عضو مؤثر کشـور هسـتند، یک دسته کمی از آن‌ها که تااندازه‌ای ملتفت قضایا بودند به‌واسطه گرفتن پست‌های حساس دست پیمان به اجانب داده علیه مصالح کشور قیام و اقدام کردند و یک دسته زیاد آن‌ها فریب آن‌ها را خوردند و با ساده‌لوحی ترقیات کشور را با این بازیچه‌ها پنداشتند و هرچه اسم تجدد روی آن آمد بدون سنجش پذیرفتند و از کلمه ارتجاع به‌طوری آن‌ها را ترسـانیدند که هرقدر مفاسد یک موضوعی را دیدند برای آن‌که به آن‌ها نگویند کهنه‌پرسـت یا (فناتیک) چشم از مصالح کشور پوشیدند و ننگ خیالی این کلمه موهوم را به خود نخریدند و یک دسته بسیار کمی که هم ملتفت بودند و هم خیانتکار نبودند یا از کار کناره گرفتند یا آن‌ها را کنار کردند و یا به‌واسطه ضعف نفس و اقلیت کامل نمی‌توانستند سخنی بگویند. همه دیدند که تبلیغات بر ضد دین به‌طوری شـایع بود که بیشتر روزنامه‌های کشور غالب وقت خود و خوانندگان را صرف آن می‌کردند و به هر طوری ممکن بود به توده تزریق ضد آیین می‌کردند.

شما دیدید در آن کارناوال‌ها چه افتضاحی برپا کردند و چه بی‌آبرویی‌ها کردند و عملاً چه تبلیغات برخلاف دین نمودند. این‌ها تبلیغات آن دسـته بود که با تمام وسـایل شـایع می‌شد و حالا هم کم‌وبیش چند نفر بی‌خرد مانند شما و آن ارباب افیونی بی‌خرد شما ته‌مانده کاسه آن‌ها را می‌لیسید و بدون آن‌که اصلاً قوه تمیز داشته باشید بر ضد دین و کشور و استقلال مملکت کتابچه‌های ننگین خود را پخش می‌کنید و با هزار جان‌فشانی، تهمت‌ها و دروغ‌ها به روحانی و دینداران می‌بندید و با کمال بی‌شـرمی از آیین خود به دین پاک نام می‌برید؛ با آن‌که سوابق آن مرد ابله در تبریز و تهران در دست است و آن‌ها که او را می‌شناسند به ناپاکی و خلاف عفت می‌شناسند. چنین عنصری که خود ناپاک‌ترین عناصر است می‌خواهد مردم را به آیین ناپاک که آیین زردشت موهوم است دعوت کند و از هزاران دستورات خدایی که مانند سـیل روان از عالم غیب به قلب پیغمبر پاک اسلام که زندگانی سراسر نورانی آن را همه می‌دانند نازل‌شده است منصرف کند.

این‌ها تبلیغات آن دسـته اسـت که با دست بعضی روزنامه‌نویس‌ها و چند تن مانند شـما میان توده پخش می‌شود و آن‌ها را از دین و دینداری منصرف می‌کند و به دین بی‌علاقه می‌نماید؛ لکن تبلیغات روحانی در آن بیست سال که ممکن نبود انجام بگیرد، مجالس تبلیغ آن‌ها حکم تریاک قاچاق یا بدتر از آن را پیدا کرده بود. مدارس علمی را که سرچشـمه این منظور بود در تمام کشـور از آن‌ها گرفته یا بسـتند و یا مرکز فحشا مشـتی جوان تازه‌رس قرار دادند. مدرسه مروی را در تهران که از آن هزاران عالم روحانی بیرون آمده بود جایگاه مشتی ارامنه کردند. مدرسه سپه‌سالار را به مشتی جوان‌ها که با نام مدرسه و موقوفات آن برای پشت میز نشستن تربیت می‌شد واگذار کردند و امروز هم به همان حال باقی است. گویندگانی به نام وعظ و خطابـه از پیش خود انتخاب نمودند که بعضی از آن‌ها به‌جای دعوت به دین، دعوت به مقاصد شوم رضاخان که مقاصد اجانب بود می‌کردند.

در این میان